

در این قسمت از بررسی مسأله دولت ملی، رازمیک کوچیان نگاهی به مسأله چپ نو چین و نظریات وانگ هوی دارد. رازمیک کوچیان، دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه سوربن پاریس است. متن زیر بخشی از کتاب وی به نام قلمرو چپ است که ما قبلاً نیز بخش‌هایی از آن را منتشر کرده‌ایم.

دولت ملی: تداوم یا ورا-تجربی؟ (۲)

نوشته: رازمیک کیوچیان

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات ۳۰۳۳

وانگ هوی: «ناسیونالیسم مصرف‌گرا» و ظهور چپ نو چینی

مسیر ملی چین در اوایل قرن بیستم و یکم دارای اهمیتی عالمگیر است. بدون شک دو حادثه از مهم‌ترین رویدادهای اواخر قرن بیستم محسوب می‌شوند: ناپدید شدن بلوک شوروی - پایان بخش یک چرخه تاریخی که با انقلاب ۱۹۱۷ آغاز شد - و دیگری چرخش چین به سرمایه‌داری که در اواخر دهه ۱۹۷۰ تحت رهبری دنگ شیائوپینگ آغاز شد. اگر در دنیا فقط یک کشور وجود داشته باشد جایی که داستان ظهور ناگهانی و بازارهای خودتنظیم‌کننده هیچ کس را خام نمی‌کند، آن چین است. در آنجا اصلاحات نئولیبرالی توسط یک دولت مقتدر و در یک بستر خودپسندی ملی اعمال شد (این درست است که این داستان تقریباً باورنکردنی درشیلی پسران شیکاگو و اگوستو پینوشه قبل از آن تقریباً بی‌اعتبار شده بود). بر طبق نظر وانگ هوی، یکی از نمایندگان «چپ نو چین»، رژیم در قدرت چین، شکل یک «ناسیونالیسم مصرف‌گرا» را به خود گرفته است.^۱ «ناسیونالیسم» چرا که - همان‌طور که ما در مورد هابرماس دیدیم - ممکن است شعباتی در باره تداوم احساسات ملی در کشورهای اروپایی وجود داشته باشد - اما به سختی می‌توان چنین تردیدی در مورد چین امروز وجود داشته باشد. «مصرف‌گرا»، زیرا رادیکالیسم سیاسی قرن بیستم چین راه را چنان برای «غنی کردن خود» («Enrichissez-vous» - خودتان را غنی کنید) باز نمود که گیزو نمی‌تواند ادعای مالکیت این

اصطلاح را نماید. (در اینجا نویسنده کنایه به دو واقعه تاریخی دارد، اصطلاح «Enrichissez-vous» را گیزو تاریخ‌نگار و سیاستمدار فرانسوی محافظه‌کار در سده نوزدهم قبل از انقلاب ۱۹۴۸ در مقابله با اصلاحات سکه زد. بعدها دنگ شیائوپینگ در اصلاحات خود، این شعار را از آن خود نمود. م). طبقات توانگر جدید، استادان گذشته در هنر مصرف‌نمایی را پشت سر گذاشته‌اند؛ دولت توسط کسانی پیش برده می‌شود که دیگر علاقه‌ای به ایدئولوژی ندارند؛ و تباری نخبگان اقتصادی و سیاسی، سطح قابل توجهی از فساد را ایجاد نموده است، در حالی که کارگران و دهقانان، که تاکنون در قلب جامعه خیالی قرار داشتند، از آن جامعه مطرود گشته‌اند.

وانگ هوی (متولد ۱۹۵۹) کار خود را به عنوان متخصص ادبی شروع نمود. او نویسنده تزهایی در مورد لو شون (۱۸۸۱-۱۹۳۶) نویسنده و یکی از منابع الهام‌بخش چپ نو چین می‌باشد؛ لو به جنبش کمونیستی زمان خود نزدیک بود و مائو نوشته‌های وی را می‌ستود. وانگ نقشی فعال در حوادث میدان تیان‌ان‌من در سال ۱۹۸۹ بازی کرد و در طی سرکوب متعاقب آن به مدت یک سال، به یک اردوگاه «باز-آموزی» در استانی در داخل چین فرستاده شد.^۲ او مانند بسیاری از روشنفکران چینی نسل خود، به تحقیقات در ایالات متحده پرداخت. این مقدمه‌ای برای بین‌المللی شدن کار و آثار وی گشت، به گونه‌ای که وی را به یکی از نمایندگان «رسمی» چپ نو چین در غرب بدل نمود. وانگ در حالی که کارهای ادبی خود را ادامه می‌دهد، به طور فزاینده‌ای دغدغه تاریخ عقاید و تئوری اجتماعی را دارد. وی همچنین، نویسنده کار عظیم (و تاکنون ترجمه نشده) «ظهور اندیشه مدرن چین» در چهار جلد می‌باشد.^۳

وانگ همراه با هوانگ پینگ، از سال ۱۹۹۶ تا سال ۲۰۰۷، مسئولیت ویراستاری مجله دوشو (خوانش) را به عهده گرفتند، مجله‌ای که تعداد خواندگانش به ۱۰۰,۰۰۰ نفر افزایش یافت و نقطه مرکزی بحث‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن دوره گشت. این مجله در سال ۱۹۷۹ با شعار «هیچ چیز در قلمرو خواندن خارج از محدوده محسوب نمی‌شود» بنیان نهاده شد. ناشر با توجه به نفوذ رو به رشد «دوشو»، احتمالاً تحت فشار مقامات، در سال ۲۰۰۷ مجبور به اخراج دو سردبیر خود گشت. در سال ۱۹۹۷، وانگ دست به انتشار مقاله گیرایی به نام «اندیشه معاصر چینی و مسأله مدرنیته» منتشر زد، که یک سال

۲ پیرامون شکل‌گیری کادرهای حزب کمونیست چین نگاه کنید به مقاله روشنگرانه امیلی تران «مدرسه حزبی و نخبگان

حاکم در چین»، مجله بین‌المللی جامعه‌شناسی، شماره ۱۲۲، سال ۲۰۰۷

۳ نگاه کنید به پانکاج میشر، «چپ‌گرایان جدید چین»، نیویورک تایمز، ۱۵ اکتبر ۲۰۰۷

۴ نگاه کنید به «آینده گذشته: در باره ظهور اندیشه مدرن چینی»، نیولفت ریویو، ۶۲، مارس-آوریل ۲۰۱۰

بعدتر به زبان انگلیسی در مجله «متن اجتماعی» ترجمه گشت^۵. او در این مقاله به طرز ظریفی به رابطه بین تاریخ اجتماعی و روشنفکری چین در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ می‌پردازد. وانگ - همراه با کوچین کاراتانی، نویسنده «دگرسنجی: در باره کانت و مارکس»^۶، و پاییک ناک‌چانگ از کره جنوبی - از خلاق‌ترین متفکرین انتقادی امروز آسیا محسوب می‌شوند.

«چپ نو چین» یک بلوک همگن نیست. همان‌طور که چپ نو غرب در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نبود. در اصل، «چپ نو» اصطلاحی بود که توسط مخالفان آن برای کسانی که متعم به نمایندگی آن بودند - از جمله، وانگ هوی، وانگ شاوگانگ، کوی ژییوان، وانگ شیامینگ، گان یانگ و کیان لیگون - به خاطر تلاش در جهت بازگشت به دوران انقلاب فرهنگی، سکه زده شد. حداقل سه عنصر، طرفداران چپ نو را به هم پیوند می‌دهد. اول از همه، آن‌ها نئولیبرالیسم و اقتدارگرایی دولت چین را در معرض انتقادی هماهنگ قرار می‌دهند. به عبارتی دیگر، آن‌ها باور دارند که این‌ها دو روی یک پدیده هستند. لیبرال‌های چینی که از دهه ۱۹۸۰ به بعد (و «روشنگری نو» که بدنبال بازگشایی کشور توسط دنگ امد) بسیار قدرتمند گشته بودند. از عدم وجود آزادی‌های مدنی و سیاسی انتقاد می‌کنند، اما از اصلاحات نئولیبرالی پشتیبانی می‌نمایند. آن‌ها در واقع پیشنهاد گسترش لیبرالیسم اقتصادی به حوزه سیاسی را دارند^۷. چپ نو با این برداشت مخالف است. از دیدگاه چپ، اقتدارگرایی و اصلاحات نئولیبرالی یک سیستم را تشکیل می‌دهند. آن اصلاحات پیامدهای افزایش آزادی اقتصادی نیستند که مربوط به عقب‌گرد دولت و ظهور یک جامعه مدنی خودگردان باشد. آن‌ها به سبک اقتدارگرایانه توسط دولت اجرا شده‌اند. بنابراین اقتدارگرایی و نئولیبرالیسم در تضاد نیستند. کاملاً برعکس. در چین دولت و جامعه مدنی به فرم‌های زیادی در هم فرو رفته‌اند تا آن حد که تمایز روشن آنان دشوار است.

از یک نقطه نظر کلی، چپ نو بت‌وارگی رشد حاکم و تکنولوژی «مدرن‌سازی» در چین و اثرات مصیبت‌بار اجتماعی و زیست‌محیطی آن را محکوم می‌کند: عمیق شدن نابرابری بین طبقات اجتماعی، شهر و ده، و مردان و زنان؛ خصوصی‌سازی گسترده شرکت‌های دولتی؛ شرایط وحشتناک مهاجران داخلی؛ کالایی شدن فرهنگ، و غیره. فضای عمومی که چپ نو اشغال می‌کند از جهاتی مشابه فضایی است که از بعضی جهات سوسیال دمکراسی اروپا - سوسیال دمکراسی قدیمی، و نه سوسیال لیبرالیسم امروزی - اشغال می‌کرد، هر چند که بعضی از نمایندگان آن نسبت به سوسیال - دمکراسی

۵ وانگ هوی، «اندیشه معاصر چینی و مسأله مدرنیته»، متن اجتماعی، شماره ۵۵، تابستان ۱۹۹۸

۶ کوچین کاراتانی، «دگرسنجید: در باره کانت و مارکس»

۷ نگاه کنید به وانگ چائوهوا، «نظرات دهه نود» در کتاب «یک چین، مسیرهای مختلف»

چپ‌تر هستند. یک نمونه از اقداماتی که چپ از آن طرفداری می‌کند، ایجاد نوعی از امنیت اجتماعی است که در کشورهای دولت رفاه غربی پس از پایان جنگ دوم جهانی وجود داشته است. سوسیال دمکراسی هرگز در قرن بیستم در چین پا نگرفت. آیا آن می‌تواند در قرن بیست و یکم، در پی توسعه اقتصادی کشور بدان نائل شود؟

ویژگی دوم چپ نو پیوند نزدیکی با اولین ویژگی آن دارد. از نظر نمایندگان آن، سنت انقلابی چین، بشمول مائوئیسم، یک کار ناتمام است. چپ نو فراموشی همگانی که با مهارت توسط حزب کمونیست چین هماهنگ شده و تمامی کشور را بعد از دوره اصلاحات دنگ فرا گرفته است، محکوم می‌نماید. طبیعتاً، آن همه سیاست‌های مائو (مثلاً جهش بزرگ به جلو دهه ۱۹۵۰) را قابل دفاع نمی‌داند-اصلاً. اما وانگ هوی اشاره می‌کند که چه ما بخواهیم و چه نخواهیم، مارکسیسم راه چین به مدرنیته را نشان داد. تنها راه کشور برای تجسم خویش در آینده، انجام یک بررسی جدی از ابعاد و مفاهیم مختلف آن می‌باشد.^۸

در این رابطه شایان ذکر است که میراث انقلابی چین، علیرغم تلاش‌های نخبگان آن، در میان دسته‌بندی‌های اجتماعی تحت ستم قدرتمند باقی‌مانده است. مبارزات اتحادیه‌های کارگری که در دهه گذشته گسترش یافته به ظهور یک طبقه کارگر جدید در مرکز صحنه اجتماعی منجر شده است. و این مبارزات بر اساس پنداشت‌های مساوات‌طلبانه‌ای است-«کمونیسم» اصطلاح دقیق آن است-که در طی سده گذشته غالب بوده است. تا امروز آن پنداشت، «دستور زبانی» است که خواسته‌ها و اعتراضات علیه ناعدالتی‌هایی که مایه رنج مردم است، را فرموله می‌کند. با اقتباس از اصطلاح چینگ کوان لی جامعه‌شناس، از این رو «شبح مائو» همچنان میعادگاه مبارزات طبقاتی در چین است.^۹

ویژگی سوم چپ نو چین این است که آن، یکی از عوامل اصلی ورود نویسنده‌گان موفقی چون: برودل، فوکو، هایدگر، مارکوزه، دلوز، جیمسون، لیوتار، دریدا و دیگران به چین است. به عبارت دیگر، چپ نو از جمله شاخه‌های چینی تفکر انتقادی نو محسوب می‌شود-به این معنا که چپ نو چین یک مجموعه مشترک از مراجع نظری با تفکر انتقادی دارند.^{۱۰} برای مثال، کوی ژی‌یوان تحت تاثیر «مطالعات حقوقی انتقادی» نوشته روبرتو مانگابیرا او نگر قرار دارد و همراه وی چند کتاب را نوشته

۸ وانگ هوی، پایان انقلاب

۹ نگاه کنید به چینگ کوان لی، «از شبح مائو تا روح قانون»، نشریه تنوری و جامعه، شماره ۲، ۲۰۰۲؛ همچنین نگاه

کنید به اثری از همان نویسنده، بر علیه قانون: تظاهرات کارگری در راست‌بخت و سان‌بخت چین

۱۰ در مورد استقبال از اشکال مختلف تفکر انتقادی در چین به کتاب «بازنمایی پست‌مدرنیته در چین» مراجعه کنید.

است.^{۱۱} وانگ شائومینگ، نویسنده «مانیفست مطالعات فرهنگی»، پیشنهاد استفاده از روش‌های هال و هوگارت در فرهنگ معاصر چین را دارد.^{۱۲} نمونه‌های بسیار بیشتری را نیز می‌توان نام برد. با توجه به رابطه بین چپ نو چین و اشکال جدید تفکر انتقادی، توضیح سه نکته لازم است. اول، اقلیم‌پذیری و بومی‌شدن تفکر انتقادی نو در چین، مطلقاً مربوط به این واقعیت است که مارکسیسم ایدئولوژی رسمی کشور باقی‌مانده است. این امر تاثیر خوانش این نویسندگان را محدود می‌کند. پذیرش جیمسون به خاطر وابستگی او به مارکسیسم است، اما مارکسیسم وی اشتراک کمی با آنچه که در مدرسه‌های حزب کمونیست چین تدریس می‌شود دارد و در نتیجه این استقبال نمی‌تواند در چین به همان شیوه‌ای باشد که در کشورهای دیگر. دوم، میدان روشنفکران چینی به خاطر این واقعیت که بسیاری از روشنفکران چینی (اعم از منتقد و غیر منتقد) در خارج از کشور زندگی می‌کنند و در برخی موارد برای مدتی طولانی زندگی کرده‌اند، خیلی بین‌المللی شده است. در نتیجه بسیاری از مباحث چپ نو نه فقط در سرزمین اصلی چین، بلکه در تایوان یا ایالات متحده نیز صورت می‌گیرند. سوم آنکه روش‌های کارگشتگی / اکادمیکی روشنفکران چینی ویژه هستند. از جمله «سه تفاوتی» که مائو در طول انقلاب فرهنگی پیشنهاد مبارزه بر علیه آن‌ها را نمود، اختلاف کار فکری و عملی بود (دوتای دیگر عبارت از اختلاف بین حاکمان و حکومت‌شوندگان و شهر و ده بودند). همان‌طور که وانگ هوی اشاره می‌کند، آشتی تنوری و عمل یکی از دغدغه‌های دوران مائو بود که در برخی از موارد به بدرفتاری گسترده نسبت به روشنفکران انجامید. دنگ، از انتهای دهه ۱۹۷۰، خواهان احترام‌گذاری به شایستگی شد و «کارشناسان» را به یکی از ارکان رژیم جدید بدل نمود. پس از آن، یک طبقه روشن‌فکر و یک سیستم دانشگاهی جدید تثبیت شدند. جدایی ساختاری از پراتیک که بر تفکر انتقادی معاصر در بقیه جهان تأثیر گذاشت، هم‌اکنون به چپ چین نیز توسعه داده شده است. اما این مانع پیوند نسبتاً نزدیک برخی از نمایندگان آن به جنبش‌های اجتماعی، اتحادیه‌ای یا بویژه زیست‌محیطی نگشته است.^{۱۳} ولی هم‌اکنون حوزه روشنفکری چینی مانند بسیاری از حوزه‌های فکری ملی دیگر، نسبتاً مستقل از میدان سیاسی است.

یکی از برنده‌ترین تجزیه و تحلیل‌های وانگ هوی مربوط به حوادث میدان تیان‌ان‌من است. بنا بر وانگ، درک این حوادث در غرب بر پایه ایدئولوژی قرار داشت - به خاطر سلطه شایع نئولیبرالیسم در

۱۱ نگاه کنید به کوی زی‌یوان، «چین به کجا می‌رود؟ گفتمان حقوق مالکیت در بستر اصلاحات چین»

۱۲ نگاه کنید به وانگ شائومینگ، «مانیفست مطالعات فرهنگی»

۱۳ نگاه کنید به «ظهور چپ نو چین»، مصالعات اقتصادی شرق دور

دهه ۱۹۸۰ و نیز همزمانی با فروپاشی بلوک اتحاد شوروی، درکی کاملاً از قبل تعیین شده و قطعی بود^{۱۴}. رسانه‌ها، جنبش را عمدتاً دانشجویی و با خواسته‌های حقوق دموکراتیک معرفی کردند. در واقع این خواسته‌ها وجود داشتند، اما آن‌ها به هیچ‌وجه تنها خواسته‌ها محسوب نمی‌شدند. بسیاری از بخش‌های جامعه در جنبش شرکت داشتند و خواسته‌های آنان اجتماعی و اقتصادی نیز بودند. رویدادهای تیان‌ان‌من طیف وسیعی از دسته‌بندی‌های اجتماعی شهری را در بر گرفت-دهقانان نسبتاً غایب بودند- که برای یک دهه از نئولیبرالیسم هزینه داده بودند. تیان‌ان‌من همانقدر که یک شورش بر علیه فساد و بی‌عدالتی‌های اجتماعی مربوط به خصوصی‌سازی بود که یک تقاضا برای آزادی بیان و یک سیستم چند حزبی. به این خاطر است که آن حوادث از بسیاری جهات بر جنبش‌هایی تقدم داشتند که در اواخر دهه ۱۹۹۰ در سرتاسر جهان بر علیه جهانی‌سازی نئولیبرالی و نهادهای بین‌المللی که آن را پیاده می‌کردند- صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و غیره-بوقوع پیوستند و در سیاتل، جنوا و پورتوالگره به اوج خود رسیدند. از این نظر، تیان‌ان‌من اولین رویداد ضد-جهانی‌شدن بود.

آن سال، بر این اساس، سالی محوری از نظر جنبه‌های مختلف محسوب می‌گشت. از یک طرف، آن تجسم پایان چرخه اکتبر و آخرین پرده «فاجعه نامفهوم» (با قرض عبارت بادبو) که توسط سوسیالیسم واقعاً موجود به نمایش در آمد، بود^{۱۵}. اما در عین حال، از طریق یاری حوادث تیان‌ان‌من، آن سال منادی تولد یک چرخه جدید از مبارزات جهانی بود. اینکه سیگنال شروع این چرخه در چین، مرکز آینده انباشت سرمایه در مقیاس جهانی، داده شد، واقعیتی است که اهمیت کامل آن در دهه‌های پیش‌رو تعیین خواهد شد.

بسیاری از متفکران منتقد معاصر دغدغه ظهور نهادهای سیاسی فراملی را دارند. همان‌طور که ما تاکنون دیده‌ایم، این امر در مورد هابرماس با تئوری «میهن‌پرستی قانون اساسی» حقیقت دارد. همان‌طور که در آینده خواهیم دید این موضوع همچنین در مورد اشیل مېمبه، کسی که با مفهوم «افروپولیتانیسم» (شهروند آفریقا، افریقایمینی)، انتظار ظهور یک جهان‌وطنی در سراسر آفریقا را می‌کشد، نیز صحیح است. به همین منوال، وانگ هوی معتقد است که امروز چیزی اساسی حول مفهوم «اسیا» در حال روی دادن است. به همین خاطر، وی در دوران ریاست خود در داشو، به

۱۴ نگاه کنید به وانگ هوی، «ریشه‌های نئولیبرالیسم در چین»، لوموند دیپلماتیک، آوریل ۲۰۰۲، و نیز کتاب «نظم جدید چین: جامعه، سیاست و اقتصاد در حال گذار» از همان نویسنده.

۱۵ الن بادبو، در باره یک فاجعه نامفهوم»

اندیشمندان دیگر کشورهای آسیایی درجه اول اهمیت را در مجله می‌داد. مفهوم آسیا، در اصل یک اختراع استعماری، مانند «شرق» که توسط ادوارد سعید واسازی شد^{۱۶}، بود. در طی دوران مدرن، آسیا مطیع میراث قدرت استعمارگران اروپایی و میراث دانشمندان اروپایی-جغرافی‌دانان، نویسندگان، فیلسوفان-بود. تجسم استعماری از آسیا محدود به روشنفکرانی که در خدمت دولت بودند نمی‌شد. ایده «شیوه تولید آسیایی»، که در طبقه‌بندی شیوه‌های تولیدی توسط مارکس از اهمیت زیادی برخوردار است، نشان می‌دهد که ذات‌گرایی ویژه‌ای در مورد این قاره، در معرفت مدرن همه گرایش‌های سیاسی نفوذ کرده بود.

این گرایش، با آغاز جنبش‌های ضداستعماری در قرن نوزدهم، با گرایش سرمایه‌گذاری در «آسیا» به یک مفهوم مثبت تغییر شکل داد. بدیعی است، جمهوری خلق چین و بنیان‌گذار آن از همان آغاز نقش مرکزی در مبارزات ضد-استعماری بازی کردند، مثلاً در جنبش عدم تعهد و با ابداع یک مدل استراتژیک-«جنگ دراز مدت خلق»-که تعدادی از جنبش‌های ضداستعماری آن را اقتباس نمودند. اما، چین در ربع آخر قرن بیستم، تأکید دوباره‌ای بر ارمان‌های ملی خود نمود. دوگانگی که چین را در مقابل غرب به شیوه‌های باینری قرار می‌داد، بار دیگر تفکر سیاسی کشور-تفکر نخبگان و همچنین بخش قابل توجهی از مردم-را شکل می‌دهد. ظهور «نئو-کنفوسیونیسیم» به عنوان پایه و اساس ایدئولوژیک رژیم را نمی‌توان خارج از این متن درک نمود^{۱۷}. آن به دنبال اثبات این موضوع است که مدرن‌سازی در چین درون‌زا است و محصول پیوند غربی نیست.

بنا بر وانگ هوی، امکان تصور یک همبستگی بین‌المللی آسیایی، به معنای استعمارزدایی نهایی از تجسم سیاست و تنها راه‌هایی از «ناسیونالیسم مصرف‌گرا» می‌باشد. ادغام متفاوت چین در جهانی‌شدن، مستلزم بازاندیشی کشور در روابط خود با کشورهای اطرافش است. اما برای آن، بایستی راه رسیدن به یک مدرنیته جایگزین-مدرنیته از نظر اجتماعی عادلانه‌تر- مورد بررسی قرار گیرد^{۱۸}.

ادامه دارد

برگرفته از کتاب اقلیم چه: دولت ملی: تداوم یا ورا-تجربی؟ اثر رازمیگ کیوچیان

۱۶ نگاه کنید به وانگ هوی، آسیایی، آسیا را دوباره اختراع می‌کنند»، لوموند دیپلماتیک، فوریه ۲۰۰۵

۱۷ نگاه کنید به عارف دیرلیک، «کنفوسیوس در مرزها: سرمایه‌داری جهانی و اختراع مجدد آیین کنفوسیوس»

۱۸ نگاه کنید به یکی از آخرین آثار وانگ هوی، «سیاست تصور آسیا»

Razmig Keucheyan, Left Hemisphere: The nation-state: persistence or transcendence?